

بچه‌های کوچک پرسش‌های بزرگ

قالب تعدادی داستان، برای بچه‌ها مطرح می‌کند. یک ویژگی مهم‌شان این است که به صورت گروهی کار می‌کنند. توضیحات بیشتر را آقای دکتر می‌دهند.

خسرو باقری: من خیلی خوشحالم که فرصتی پیش آمده و توانسته‌ام در

جمع نویسندگان و علاقه‌مندان به ادبیات کودکان حاضر شوم. امیدوارم این نشست، بهانه‌ای بشود برای گفت‌وگو در این زمینه و معرفی این تلاشی که تحت عنوان فلسفه برای کودکان، در سطح جهان آغاز شده و در کشورهای آمریکا و استرالیا و چند کشور دیگر، این کار، هم توسط فیلسوفان و هم علاقه‌مندان به ادبیات کودک انجام می‌شود و طرحی است که خیلی گسترده شده و حتی در آن کشورها به آموزش و پرورش هم کشانده شده. البته نه به عنوان یک درس رسمی، بلکه به عنوان فعالیتی که ما به آن فوق برنامه می‌گوییم. آن‌طور که گزارش‌ها نشان می‌دهد، این طرح بسیار موفق بوده و بچه‌ها به این کار یا درس علاقه وافر نشان داده‌اند.

در هر صورت، براساس این تلاش فکری و عملی که در کشورهای مختلف انجام می‌شود، برنامه‌ها، کتاب‌ها و آثار مختلفی تهیه می‌شود. یک نمونه آن، همین «داستان‌های فکری برای کودکان» است که مجموعه داستان‌هایی است که بچه‌ها می‌خوانند و درکنارش کتاب راهنمای معلم هم هست که معلم آن را می‌خواند و متوجه می‌شود که چگونه این داستان‌ها را در

محسن هجری: به نام آن که با قلم بیاموخت و با سلام خدمت حضار محترم. نشست امروز را که عنوانش «کودک و خردورزی فلسفی» است، آغاز می‌کنیم. شاید خیلی از شما با آقای دکتر خسروباقری آشنا باشید ایشان برنامه‌هایی با مضامین فلسفی، در صداوسیما، به خصوص شبکه ۴ داشته‌اند.

زمینه آشنایی ما در بحث کودک و خردورزی فلسفی، از کتاب «داستان‌های فکری برای کودکان» شروع شد. متأسفانه این کتاب، بسیار مظلوم واقع شده. کتابی است که خانم احسانه باقری، دختر آقای دکتر ترجمه کرده و مقدمه‌اش را آقای دکتر نوشته‌اند. این کتاب را انتشارات امیرکبیر منتشر کرده است و البته متأسفانه در تیراژ ۱۰۰۰ نسخه. آن‌طور که آقای دکتر به ما مژده دادند، جلد دوم و سوم این کتاب هم در دست ترجمه است و ان‌شاءالله به زودی به بازار نشر عرضه می‌شود. این کتاب، مجموعه‌ای است که گروه لیپمن آن را انجام داده. این‌ها گروهی نویسنده‌اند که معتقدند باید مضامین فکری و فلسفی را به بچه‌ها در قالب داستان ارائه داد. تفاوت کار این گروه با کتاب «دنیای سوفی» این است که «دنیای سوفی» تاریخ فلسفه را به زبان ساده برای بچه‌ها مطرح می‌کند، در حالی که «داستان‌های فکری برای کودکان»، اساساً کاری به تاریخ فلسفه ندارد، بلکه مضامین و مقوله‌های فلسفی از جمله مرگ، اختلاف در مراتب، اختلاف وحدت تضاد، بحث زمان و تمام مقوله‌هایی را که در فلسفه مطرح است، به زبان ساده و در



اشاره:

سی و یکمین نشست نقد آثار غیرتخیلی، با عنوان «کودک و خردورزی فلسفی»، یک شنبه ۸۳/۷/۱۹، با حضور دکتر خسروباقری برگزار شد. در این نشست، جمعی از نویسندگان، فعالان و علاقه‌مندان کتاب کودک و نوجوان حضور داشتند.

عناصرتاب کتاب ماه کودک و نوجوان برگزار می‌کند

سی و یکمین نشست نقد آثار غیرتخیلی

کودک و خردورزی فلسفی

با حضور
دکتر خسرو باقری

روژ یکشنبه ۱۹/۷/۸۳ (ساعت ۳ بعد از ظهر)

خ انقلاب، بین فلسطین و سیای جنوبی شماره ۱۱۷۸ -
موسسه خانه کتاب حلقه (۲)، تلفن ۶۴۱۵۴۹۹

کلاس مطرح کند.

من در استرالیا که دوره دکترا می‌خواندم (سال ۹۳)، اولین بار در دانشکده فلسفه این کتاب را دیدم و تعجب کردم و با خودم گفتم، فلسفه برای کودکان، چرا؟ چون فلسفه سابقه‌ای دارد که زیاد با این قضیه جور در نمی‌آید. مثلاً افلاطون کودکان را در ردیف اقشاری مثل بردگان و زن‌ها (عذرخواهی می‌کنم از خانم‌ها) قرار می‌داد. آن موقع این طوری بوده که این‌ها را در یک ردیف در نظر می‌گرفتند و می‌گفتند که نمی‌توانند مسائل

فکری و پیچیده را درک کنند. البته افلاطون از زمان ما خبر نداشت که نه تنها زنان نشان داده‌اند قابلیت‌های‌شان در طول تاریخ مکتوم مانده، بلکه کودکان هم وارد عرصه شده‌اند و می‌خواهند که فیلسوف شوند.

در هر صورت، من در جلسه‌ای که توسط یکی از اعضای دپارتمان فلسفه دانشگاه «نیوساوت ویلز» که یکی از دانشگاه‌های معتبر استرالیاست، برگزار می‌شد، شرکت کردم و آن جا بود که فهمیدم این پروژه وسیعی است و کتاب‌هایی دارد. من هم آن کتاب‌ها را برداشتم و تصمیم گرفتم هر جور شده این‌ها ترجمه و وارد کشور شود. ظاهراً اولین کار از این نوع است که در کشور ما ترجمه شده و البته همان طور که گفتید، هنوز هم خوب شناخته نشده.

نکته‌ای که این جا وجود دارد، یکی این است که مقوله فلسفه برای کودکان، به هر صورتی که شکل بگیرد، باب خیلی مهم و جالبی است،

مخصوصاً برای ما که آموزش و پرورش مان مشکلات اساسی دارد. کتاب‌های درسی ما خیلی سنگین و فلج‌کننده‌اند و دانش‌آموزان ما که موفق می‌شوند این درس‌ها را بخوانند، با خودکشی در واقع این کار را می‌کنند. یعنی اصلاً لذت نمی‌برند از درس خواندن. آن طور که گزارش‌ها نشان می‌دهد، این برنامه خیلی از نظر برانگیختن علاقه بچه‌ها موفق بوده. فی‌الواقع تا اشتیاق کسی خوب برانگیخته نشود، آن طور که باید هیچ مبحثی را دنبال نمی‌کند. البته خود ما و شما دوستان عزیز که دست اندرکار قلم و قلم‌زنی در زمینه کار کودکان هستید، چه بسا که این باب را بتوانید باز کنید و راه‌های جدیدی بگشایید.

اما من می‌خواهم توضیح بدهم که این رویکرد، یعنی فلسفه برای کودکان، چه ویژگی‌های مهمی دارد. این را در چند نکته می‌شود خلاصه کرد. نخست این که تلقی این گروه از این که ویژگی گفتمان فلسفی چیست، یکی از جنبه‌های کار را تشکیل می‌دهد. نویسندگانی که این مجموعه کتاب را پدید آورده‌اند، رویکرد خاصی نسبت به فلسفه دارند که می‌شود آن را در تقابل با رویکردی دانست که می‌خواهد روشنگر باشد و کاری شبیه کار علم انجام دهد. مثلاً فیلسوفی گزاره‌هایی را مطرح می‌کند و واقعیت‌هایی را به ما می‌گوید و ما هم یاد می‌گیریم. این یک رویکرد است که وجود دارد. اشاره‌ای کردید به کتاب



خسرو باقری:

**کودک چیست و کیست؟
و بعد فلسفه، با این تعریف‌هایی که
از فلسفه شد، چه نسبتی با او
می‌تواند داشته باشد؟**

**این جا ما با محدودرات و موانعی هم
رو به رو هستیم؛ به خصوص که
در روان‌شناسی کودک،
نظریه‌هایی داده شده که
با فلسفه برای کودکان،**

مخالفت می‌ورزد

«دنیای سوفی» که به نظر نویسنده آن، کتاب را با تجربیات خودش تنظیم کرده و سبک خاصی از آموزش فلسفه را به کودکان و نوجوانان مطرح کرده. شاید بتوانیم بگوییم او این نگرش را در پشت سرخودش دارد. اما رویکرد دوم این است که ما ویژگی اساسی فلسفه و فلسفیدن را در مفهوم داستان جست و جو کنیم. یعنی جنبه narrative را در فلسفه مهم بدانیم. همان طور که می‌دانید، اخیراً مفهوم داستان یا روایت یا حکایت (یا هر طور که این narration را

ترجمه کنیم) خیلی مهم شده. بعد از مطرح شدن دیدگاه‌های پست‌مدرن در عالم اندیشه و فلسفه، به این جنبه روایی خیلی اهمیت می‌دهند و در واقع می‌خواهند بگویند که متفکران رویکردهای مختلف، هیچ کدام‌شان دسترسی ویژه‌ای به حقیقت ندارند. بنابراین، نمی‌توانند ادعا کنند که من شناخته‌ام و می‌گویم و شما هم بیاموزید، بلکه این تلاش‌های فکری، به منزله روایت کردن است و هر کس روایت و حکایتی از جهان، ابتدایش، انتهایش، مرگ و موضوع‌های دیگر بیان می‌کند. این حکایت‌ها با هم متفاوتند و ممکن است بعضی‌ها بهتر و بعضی‌ها ضعیف‌تر بتوانند مسائل را برای ما موجه و معقول و قابل فهم بکنند.

در رویکرد فلسفه برای کودکان، این جنبه دوم غالب است. یعنی این تصور وجود دارد که گفتمان فلسفی، مهم‌ترین ویژگی‌اش همین جنبه narrative یا جنبه روایی‌اش است. به همین دلیل است که اگر این کتاب‌ها به صورت داستان

تنظیم شده، فقط یک جور سبک نگارش و صرفاً روشی نیست که ما بگوییم اگر مطالب فلسفی را به این روش بیان بکنیم، بچه‌ها بهتر برانگیخته می‌شوند. موضوع عمیق‌تر از این است این نوع نگرش است نسبت به چیستی فلسفه. بنابراین، اگر می‌بینید بچه‌ای به داستان علاقه دارد و آن را حریصانه گوش می‌دهد، این مسئله بنیاد فلسفی دارد. به این معنا که ذهن آن کودک، به شدت فلسفی است. البته کودک، فیلسوف به آن معنا که یک سری اطلاعات داشته باشد، نیست. اما اگر جوهره فلسفه این باشد که انسان، جهان و وقایع و مسائل آن را از طریق یک طرح داستان وار درک کند، چنین کودکانی را می‌توان کودکانی فیلسوف تلقی کرد. اصلاً کودکان انگار به لحاظ ذاتی (یا هر طوری که تعبیر بکنیم)، فیلسوف آفریده شده‌اند و این‌ها با داستان، بسیار انگیخته می‌شوند و داستان، صرفاً سرگرمی نیست. داستان، یک نوع نگاه به هستی و درک کردن پدیده‌هاست.

داستان‌های خوب، آن داستان‌هایی هستند که بتوانند همه مسائل را مطرح و به خوبی تبیین کنند.

به هر حال، در این جا بحث زیاد وجود دارد و شما هم چون در عرصه کودکان دست به قلم هستید، بهتر از من می‌دانید که مقوله داستان، فراتر از



خسرو باقری:

سخن فلسفی را می توان به زبان کودک هم ترجمه کرد تا برای او قابل درک شود. شاید نویسندگان ادبیات کودک، با این مسئله ترجمه، بارها رو به رو شده باشند. آن ها می دانند که باید مسائل را ترجمه کنند به زبان کودک و با واژگان کودک بیان کنند. در واقع، مجموعه واژگانی که کودک با آن صحبت می کند. ما اگر بتوانیم مطلبی را که در نظر داریم در آن قالب بریزیم، بچه ها می فهمند ما چه داریم می گوئیم. در حالی که اگر به اصطلاح «قلمبه سلمبه» صحبت کنیم، یعنی با اصطلاحات خودمان حرف بزنیم، آن ها متوجه نمی شوند

تخاطب داشته باشیم. اگر کسی بخواهد با خدا صحبت کند، باید خدا را مخاطب قرار بدهد و خدا هم قاعدتاً باید این صحبت ها را بشنود، دریافت کند و هم چنین بتواند عکس العمل نشان بدهد. منظور این است که اگر خدا بخواهد با انسان حرف بزند یا انسان با خدا باید یک نوع مشابهتی بین انسان و خدا وجود داشته باشد تا این ها به لحاظ وجودی بتوانند با هم حرف بزنند. البته، نمونه اعلای گفت و گو به لحاظ وجودی، بین خود آدم هاست. آدم ها می توانند با هم حرف بزنند و هر چیزی یا هر کسی که بتواند چنین رابطه ای با ما داشته باشد (یعنی با ما به عنوان انسان، رابطه ای شبیه انسان داشته باشد)، می توانیم با او گفت و گو بکنیم. این جنبه وجودی مسئله است. جنبه معرفت شناختی هم در گفت و گو وجود دارد. به این معنا که ما از طریق گفت و گو درک می کنیم و به چیزهایی پی می بریم. گفت و گو یک امر دو جانبه است. وقتی می گوئیم گفت و گو جنبه معرفت شناختی دارد، یعنی این که حقیقت در تقاطع دو سخن آشکار می شود. خیابان حقیقت یک طرفه نیست. یعنی یک آدم نمی تواند خودش به حقیقت برسد. حقیقت توسط یک ذهن تولید نمی شود و باید گفت و گو صورت بگیرد. من از زاویه خاصی به مسائل نگاه می کنم و شما از زاویه ویژه خودتان و وقتی این ها را با هم مبادله می کنیم

سرگرمی است. نکته دوم رویکرد فلسفه برای کودکان، مسئله گفت و گو و دیالوگ است. این هم از مقوله هایی است که در سال های اخیر، خیلی به آن توجه و مباحث مختلفی در موردش مطرح شده است. راجع به این که «آنتولوژی» یا هستی شناسی گفت و گو و همین طور «اپیستمولوژی» یا معرفت شناسی گفت و گو چیست و چه پیش شرط هایی دارد؟ خلاصه اش این است که پیش شرط این گفت و گو، دو موجود متعلق به یک جهان است که با هم اشتراک وجودی داشته باشند تا بتوانند با هم ارتباطی برقرار بکنند. در این میان، زبان خیلی مهم است. در واقع، یکی از جنبه های هستی شناسی گفت و گو، مسئله زبان یا Language است که با مفاهیم در هم تنیده شده است. شاید از اولین فیلسوفانی که در فلسفه معاصر به این مسئله توجه کرده، مارتین بوبر باشد که در کتاب «من و تو»، این بحث و گفت و گو را به خوبی توضیح داده. البته آن جا بحث درباره انسان و خدا هم مطرح می شود. انسان با خدای نوعی ارتباط «من و تو» می تواند داشته باشد و با خدا وارد گفت و گو شود. می دانید که در بین خودمان، بوده اند و هستند کسانی که خداوند را «هو» یا «پاهو» تلقی می کنند. این جا بحث از این می شود که ما باید با خدا

در این گیر و دار است که شناخت واقعی تولید می‌شود.

به این ترتیب، گفت و گو را خیلی باید جدی گرفت. گفت و گو فقط برای وقت گذراندن و خوش گذراندن نیست. گفت و گو فقط برای سرگرمی نیست. گفت و گو به لحاظ معرفت‌شناختی، یکی از طریقه‌های بزرگ و یکی از بزرگراه‌هایی است که ما از آن طریق می‌توانیم به حقایق دسترسی پیدا بکنیم. اگر کسانی بخواهند با هم گفت و گو بکنند، باید این شرط را تأمین کنند. اگر نکنند، گفت و گویی شکل نمی‌گیرد یا ممکن است فقط گفتنی در کار باشد. مثلاً معلم‌ها خیلی‌هایشان در کلاس می‌گویند، ولی گفت و گو نمی‌کنند و اصلاً دانش‌آموز را طرف گفت و گو نمی‌دانند. این که مثلاً دانش‌آموز بتواند چیزی بگوید که من هم یاد بگیرم، در این دیدگاه اهانت به معلم است. معلم می‌گوید، دانش‌آموز می‌شنود و می‌آموزد. این یک دیدگاه خاص است. اگر قرار شد گفت و گویی صورت بگیرد، واقعاً باید هر دو طرف اعتقاد داشته باشند که یک چیزی ممکن است در نزد مخاطب من باشد که در نزد من نیست و بالعکس. اگر کسی خودش را برتر از دیگری بداند، خودش را حق بداند و دیگری را باطل و یا وقتی کسی به دیگری گوش می‌دهد تا او را رد بکند، تمام این‌ها مواردی است که در آن گفت و گویی رخ نمی‌دهد. چنین کسی گیرنده‌های خودش را از این بابت که چیزی از شما بیاموزد، کلاً بسته است. اگر به حرف‌های شما گوش می‌دهد، فقط برای این است که آن‌ها را رد بکند. چنین بحثی ممکن است در یک میزگرد تلویزیونی هم پیش بیاید و بحث داغی هم باشد، اما گفت و گو نیست، چون پیش شرط معرفت‌شناختی‌اش فراهم نشده.

اما ببینیم حقیقت در دیدگاهی که گفت و گو را خیلی جدی می‌گیرد، چگونه است؟ می‌دانید که فیلسوف‌ها همیشه دنبال حقیقت بوده‌اند. یکی از مهمترین واژه‌های فلسفی، حقیقت یا صدق است (truth). همیشه در فلسفه بحث بوده که معیار حقیقت چیست؟ از کجا به دست می‌آید و...؟ در رویکردی که در فلسفه برای کودکان وجود دارد، گفت‌وگو راه بسیار مهمی برای دست یافتن به حقیقت تلقی می‌شود و منظور از حقیقت هم عبارت است از بهترین داستانی که دربارهٔ امور می‌توان بیان کرد. گفتیم که در واقع، همه ما داستان می‌گوییم دیگر. به عبارتی، هر متفکری داستانی می‌سراید و هر فلسفه‌ای را باید این طوری نگاه کرد. البته این داستان‌ها بعضی‌ها بهتر و بعضی ضعیف‌ترند. همان‌طور که در داستان‌نویسی هم داستان‌های قوی و ضعیف داریم. قوی و ضعیف بودن داستان هم برای خودش متر و معیاری دارد که اشاره کردم به این که بتواند مسائل بیشتری را طرح کند و در عین حال به آن‌ها موجبیت ببخشد. همین‌طور دیمی نمی‌شود هر چیزی را وارد داستان کرد. باید ارگانیک باشد. داستان باید ارگانیک داشته باشد. همان‌طور که ما یک بند انگشت‌مان را نمی‌توانیم جدا کنیم، چون وجودش زائد نیست، هر جزئی از داستان باید چنین خصیصه‌ای داشته باشد. خلاصه این که بهترین داستان، داستانی است که اموری را که ما با آن‌ها

خسرو باقری:

مقوله فلسفه برای کودکان،

به هر صورتی که شکل بگیرد،

باب خیلی مهم و جالبی است،

مخصوصاً برای ما که

آموزش و پرورش مان

مشکلات اساسی دارد.

کتاب‌های درسی ما

خیلی سنگین و فلج‌کننده‌اند

و دانش‌آموزان ما که موفق می‌شوند

این درس‌ها را بخوانند،

با خودکشی در واقع این کار را

می‌کنند. یعنی اصلاً لذت نمی‌برند

از درس خواندن.

آن‌طور که گزارش‌ها نشان می‌دهد،

این برنامه خیلی از نظر

برانگیختن علاقه بچه‌ها موفق بوده.

فی الواقع تا اشتیاق کسی

خوب برانگیخته نشود،

آن‌طور که باید

هیچ مبحثی را

دنبال نمی‌کند

درگیر هستیم، مثل مرگ، تولد، زندگی، خدا، جهان، انسان، حقیقت، دروغ و خلاصه تمام جهان ما را به شکلی ارگانیک در خودش داشته باشد و تمام اجزایش را با هم ترکیب کند و مثل یک ارگانیکس زنده بیافریند.

پس در این دیدگاه، حقیقت جست و جو می‌شود و حقیقت هم بهترین داستانی است که گفته بشود. در نقدی که آقای هجری نوشته بودند بر این داستان‌ها، اشاره‌ای داشتند به داستانی از مجموعه، به نام «لاک پشت زمان» که در آن، پسر بچه‌ای از این لاک‌پشت (که نمادی از زمان است) می‌خواهد آرزویش را برآورده کند. آرزوی بچه این است که درختی که در حیاط‌شان هست، ناگهان بزرگ شود. آرزویش برآورده می‌شود، ولی وقتی خودش را در آینه می‌بیند، متوجه می‌شود که پیر و موهایش سفید شده. ناراحت می‌شود و گریه و زاری می‌کند که من چنین چیزی نمی‌خواستم و دنبال لاک‌پشت می‌گردد که به او بگوید مرا برگردان تا همان کودکی باشم که بودم؛ زیبا و شاد و خندان.

نکته‌ای که این جا گفته می‌شود، این است که زمان یک چیز گسترده است. یعنی اگر قرار باشد درخت بزرگ شود، تو هم بزرگ می‌شوی. نه این که درخت بزرگ شود و تو همان قدری که هستی، باشی. حالا این چه جور دیدگاهی راجع به زمان است؟ دیدگاه «نیوتنی» است؟ دیدگاه «انیشینی» چه می‌شود که در آن نسبت وجود دارد؟ در نقد آقای هجری اشاره شد که معلم چرا موضع نیوتنی می‌گیرد و آیا بچه بهتر از او نفهمیده که مثلاً هر چیزی می‌تواند زمانی داشته باشد متفاوت با زمان چیز دیگر؟

بله، می‌تواند این طوری باشد، اما در این داستان‌ها اصلاً منظور این نیست که کدام یکی از این بیان‌ها حقیقت است. مسئله دیالوگ و گفت و گو است. اصلاً پیش فرض این داستان‌ها این نیست که معلم راست می‌گوید یا دانش‌آموز. مسئله گفت‌وگوست و در خلال این گفت و گو باید بهترین داستان معلوم شود و این ممکن است داستان بچه باشد یا داستان معلم. بنابراین در این رویکرد، اصلاً این مسئله وجود ندارد که حقیقت، همان چیزی است که معلم می‌گوید یا هر شخص دیگری. اگر بخواهیم نقد کنیم، خود من هم شاید این دیدگاه از حقیقت را قبول نداشته باشم، ولی من فعلاً دارم فقط معرفی می‌کنم که این رویکرد چگونه به مسائل نگاه می‌کند. حقیقت در این دیدگاه مسئله خاصی است که برحسب داستان بیان می‌شود و بهترین داستان هم شاید منسجم‌ترین داستان باشد. مفهوم انسجام به عنوان یک معیار حقیقت در نظر گرفته می‌شود. داستانی که گفتیم، باید به صورت ارگانیک بتواند مسائل را ببیند.

در هر صورت، حقیقت در این جا این است که ما انسان‌ها در یک دنیای زبانی زندگی می‌کنیم و با زبان و در زبان می‌اندیشیم. زبان وسیله بیان نیست؛ آن‌طور که از گذشته گفته شده، بلکه زبان به شدت در فکر ما نفوذ دارد. اصلاً وقتی می‌اندیشیم، زبانی می‌اندیشیم. این که ببیندیم و بعد بیان کنیم، در واقع بیان است، نه زبان که بعضی آدم‌ها از آن برخوردارند و بعضی‌ها ندارند.

درحالی که همه آدم‌ها زبان دارند؛ حتی آدم‌هایی که گویایی یا شنوایی ندارند. این‌ها فقط فاقد بیان یا بهتر است بگوییم فاقد گونه‌ای از بیان هستند اما گونه‌های دیگر بیان را دارند.

شما وقتی دارید فکر می‌کنید و سکوت هم کرده‌اید، گفت و گویی در شما جریان دارد. فکر کردن یعنی گفتن، یعنی گفت و گو کردن. اندیشیدن یعنی سخن گفتن و اگر مثلاً میکروفونی در مغز ما کار بگذارند، موقعی که فکر می‌کنیم، متوجه می‌شویم که کسی دارد بلند بلند صحبت می‌کند. فکر کردن شاید صحبت کردنی است که آهسته شده و فقط از بیرون شنیده نمی‌شود. نکته سوم که شاید آخرین نکته اساسی باشد که من می‌خواهم این جا اشاره بکنم، بحث در مورد خود کودکان است. در واقع، عنوان فلسفه برای کودکان، دو عنصر اساسی دارد که باید از آن‌ها ابهام‌زدایی شود. یکی فلسفه است که در موردش صحبت کردیم و دیگر کودک. کودک چیست و کیست؟ و بعد فلسفه، با این تعریف‌هایی که از فلسفه شد، چه نسبتی با او می‌تواند داشته باشد؟ این جا ما با محوروات و موانعی هم رو به رو هستیم؛ به خصوص که در روان‌شناسی کودک، نظریه‌هایی داده شده که با فلسفه برای کودکان، مخالفت می‌ورزد.

یکی از نمونه‌های برجسته این دیدگاه‌ها در روان‌شناسی، نظریاتی مانند نظریهٔ پیازه، روان‌شناس معروف است. یعنی کلاً دیدگاه‌هایی که رشد و تحول آدمی را به صورت مرحله‌ای می‌بینند. اصولاً در روان‌شناسی دو جور نظریه اساسی داریم. یک نظریه‌ای که به صورت مرحله‌ای نگاه می‌کند به رشد و تحول آدمی و ویژگی این مراحل، آن است که هر مرحله با مرحله بعدی تفاوت کیفی دارد، نه فقط کمی. به این معنا که کودک، بزرگسال کوچک نیست. از قدیم می‌گفتند کودک، بزرگسال کوچک است. و این تفاوت را کمی می‌کند. ولی اگر ما بگوییم که کودک یک چیز است و بزرگسال یک چیز دیگر، این می‌شود کیفی. یعنی این‌ها از دو تا دنیای متفاوت هستند.

با این مسئله، دیدگاه‌های مرحله‌ای مخالفت دارند. می‌گویند که رشد و تحول آدمی، جریانی است با مقطع‌ها و مرحله‌های مختلف که هر کدام با دیگری تفاوت‌های کیفی دارند. آن چیزی که در یک مرحله معنای خاصی دارد، در مرحله دیگر ممکن است معنایی به طور کلی متفاوت داشته باشد. مثلاً فرض کنید مفهوم پاک و تمیزی. ما الان این دو مفهوم را متفاوت می‌دانیم. ما بزرگسال‌ها معتقدیم که پاک، غیر از تمیزی است. چه بسیار آدم‌های تمیز و نظیف که پلید هستند و چه بسیار آدم‌های شلخته و درهم ریخته که بسیار ساده و پاک‌اند. در حالی که روان‌شناس تحولی نگر، معتقد است بچه‌ها برای این که بین پاک و تمیزی بتوانند تفاوت بگذارند، باید به مراحل بالای تحول برسند. مثلاً شما وقتی به یک بچهٔ کوچک بگویید که فلان شخص پاک است، او فکر می‌کند خیلی تمیز است و شما می‌گویید که منظور من از پاک، تمیزی نیست، ولی او هر چه فکر می‌کند، نمی‌تواند بفهمد.

این یکی از ادعاهای روان‌شناسی تحولی‌نگر است که معتقد است ذهن کودک، ذهن متفاوتی است از ذهن بزرگسال. منطقی و ویژگی‌هایش فرق می‌کند. بنابراین، حرف بزرگسالان را بچه‌ها نمی‌فهمند. مثلاً شما به بچه می‌گویید: خدا خیلی بزرگ است. از آن جا که بچه، مفهوم بزرگی را به صورت طول و عرضی درک می‌کند، وقتی می‌گویید خدا بزرگ است، او فکر می‌کند که مثلاً خدا خیلی قدش بلند است یا سری دارد به اندازهٔ خورشید. با این پیش زمینه است که دیدگاه تحول‌گرا در روان‌شناسی، معتقد است که نمی‌توان کودک را دعوت کرد تا فلسفه بخواند؛ چون فلسفه مال بزرگ‌ترهاست. فلسفه با مفاهیم انتزاعی سروکار دارد و برای بچه قابل فهم نیست. دنیای کودکان، دنیای مفاهیم عینی است و این یکی از موانع اساسی بر سر راه فلسفه برای کودکان است.

اما خُب، برای این مسئله هم چاره اندیشیده‌اند. یکی از چاره‌هایی که اندیشیده‌اند، این است که از نظریه‌های رقیب استفاده می‌کنند در روان‌شناسی؛

نظریه‌هایی که رشد آدمی را مرحله‌ای در نظر نمی‌گیرند. افرادی مثل برونر که در عالم روان‌شناسی هم دستی داشته، حرف دیگری زده که اگر بخواهیم خیلی خلاصه بیانش کنیم، این است که هر چیزی را به هر کسی و در هر زمانی می‌توان آموخت. از دید او، تفاوت فقط تفاوت زبانی است. به عبارتی، یک سخن را همان طور که به زبان‌های رایج می‌شود ترجمه کرد تا اهل آن زبان‌ها بتوانند آن را بفهمند، می‌توان مثلاً برای کودکان هم به نوعی ترجمه کرد. بنابراین، سخن فلسفی را می‌توان به زبان کودک هم ترجمه کرد تا برای او قابل درک شود. شاید نویسندگان ادبیات کودک، با این مسئله ترجمه، بارها رو به رو شده باشند. آن‌ها می‌دانند که باید مسائل را ترجمه کنند به زبان کودک و با واژگان کودک بیان کنند. در واقع، مجموعهٔ واژگانی که کودک با آن صحبت می‌کند. ما اگر بتوانیم مطلبی را که در نظر داریم در آن قالب بریزیم، بچه‌ها می‌فهمند ما چه داریم می‌گوییم. در حالی که اگر به اصطلاح «قلمبه سلمبه» صحبت کنیم، یعنی با اصطلاحات خودمان حرف بزنیم، آن‌ها متوجه نمی‌شوند. این هم یک دیدگاه در روان‌شناسی است که مسئلهٔ واژگان را جدی می‌گیرد در تفاوت‌ها و می‌گوید، واژگان بزرگسال با واژگان کودکان فرق می‌کند.

به این ترتیب، فلسفه را می‌شود برای کودکان تدارک دید. حتی اگر مسائل انتزاعی مثل زمان، فضیلت و... در فلسفه وجود داشته باشد، ما این‌ها را می‌توانیم به نحوی ترجمه کنیم به زبان کودک. اگر زبان کودک حالت عینی دارد، می‌توانیم به آن زبان بیانش کنیم. ویتگنشتاین که شخصیت برجسته و معروفی در عالم فلسفه است، اعتقاد دارد که ما یک سری تعریف‌های اشاره‌ای (Ostensive) داریم و در واقع وقتی مثلاً به بچه می‌گوییم این قلم است، قلمی را به او نشان می‌دهیم. می‌توانیم اصلاً قلم را به او نشان ندهیم و بگوییم قلم و آن را تعریف کنیم؛ یک تعریف خیلی منطقی بدهیم و برای قلم، جنس و فصل قائل شویم. بگوییم قلم چیزی است که از آن استفاده می‌کنند برای نوشتن. خُب، این تعریف ممکن است خیلی غیرقابل درک و دشوار باشد. در حالی که شما می‌گویید، این قلم است، بچه آن را می‌بیند و استفاده می‌کند و می‌فهمد که قلم چیست. در واقع، استفاده کردن در این دیدگاه، خیلی مهم است.

برای ویتگنشتاین، استفاده کردن است که می‌تواند معنا را مشخص کند. معنای یک چیز و سخن، در چگونگی استفاده‌ای است که ما از آن می‌کنیم. ویتگنشتاین جمله‌ای دارد که می‌گوید، بچه‌ها هیچ موقع با این مسئله رو به رو نیستند که کتاب وجود دارد یا صندلی. آن‌ها از طریق ور رفتن با کتاب، کارشان را شروع می‌کنند و با نشستن بر صندلی و برخاستن از روی آن. در واقع وقتی از این‌ها استفاده می‌کنند، متوجه می‌شوند که صندلی یا کتاب چیست. برای کودک، بحث از وجود این‌ها یا بحث از مقدمات وجودی‌شان مطرح نیست.

به این ترتیب، این هم سخنی است به نفع این که اگر ما بتوانیم مفاهیم انتزاعی مورد نظر خودمان را به صورت اشاره‌ای و با مصداق‌هایش نشان بدهیم، کودک می‌فهمد یعنی آن قدری که لازم است بفهمد، می‌فهمد. همان‌طور که بچه‌ها الان با اینترنت و خیلی چیزهای دیگر مجازی هم سروکار دارند، ولی چون با آن‌ها ور می‌روند و کار می‌کنند، می‌توانند به شما بگویند که این‌ها چیست.

نکتهٔ دیگر این که حتی اگر مراحل رشد را هم کمی جدی بگیریم و فرض کنیم مرحله‌ای وجود دارد، مسئله این است که آیا خروج از یک مرحله و ورود به مرحله دیگر، به صورت خلق الساعه انجام می‌شود؟ یعنی مثل خروج از یک کشور و ورود به یک کشور دیگر است؟ شما هیچ موقع به تدریج، به کشوری وارد نمی‌شوید. کشورها مرز دارند. شما از هواپیما پیاده می‌شوید و به یک کشور دیگر می‌روید. درحالی که مثلاً ورود کودک به مرحله نوجوانی، به تدریج انجام می‌شود و مرز بین این دو مرحله را نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد. این مرزها درهم ادغام می‌شود و شاید یک منطقهٔ مشترک خیلی بزرگ به وجود بیآورند.

به عبارت دیگر، این طور نیست که بگوییم امروز این بچه چون پانزده ساله شد، از الان دیگر تفکر انتزاعی شروع می‌شود. نه، این تفکر انتزاعی باید در همان زمینه‌های قبلی ریشه دوانده باشد و به تدریج خودش را آشکار بکند. اگر این طور باشد، آن موقع بچه‌ها و بزرگسالان می‌توانند باهم اشتراکات فراوانی داشته باشند اگر هم تفاوت‌هایی دارند، این تفاوت‌ها هم به تدریج آشکار می‌شوند. به این ترتیب، اگر قبول داشته باشیم که نقادی یکی از عناصر مهم فلسفه است (آن طور که سقراط خودش را «خرمگس یونان» می‌دانست) آیا نقادی چیزی نیست که در دوران کودکی، طایله‌هایی هر چند محدود داشته باشد؟ آیا کودکان نمی‌توانند نقد کنند؟ اگر ما توجه کنیم، می‌بینیم که عملاً آن‌ها نقادی می‌کنند. بچه‌ها انتقاد می‌کنند؛ حالا به صورت تمسخر یا طنز یا به صورت‌های دیگر. خلاصه با چیزی درمی‌افتند و این طور نیست که توانایی انتقاد یک‌باره حاصل شود. این‌ها نشان می‌دهد که خیلی چیزها که در بزرگسالی مهم هستند، باید در دوران کودکی آرام آرام پی‌ریزی شوند تا این که بتوانیم به آن‌ها برسیم.

نکته آخری که در این قسمت بیان می‌کنم و نمی‌خواهم بیشتر از این مزاحم‌تان شوم، این است که بچه‌ها از سنین خیلی پایین، زبان را یاد می‌گیرند. این هم یکی از شگفتی‌هایی است که وجود دارد. در زبان‌شناسی هم روی آن بحث شده. به هر حال، بچه‌ها بعد از سه چهارسالگی، دیگر به راحتی با ما وارد گفت و گو می‌شوند و صحبت می‌کنند. ما در ضمن صحبت‌ها استدلال می‌کنیم و آن‌ها هم استدلال می‌کنند.

زبان ما اصولاً فلسفی است و هر موجودی که سخن بگوید، خیلی فیلسوف است و معنای انسجام را می‌فهمد. وقتی من دارم با شما صحبت می‌کنم، اگر حرف‌هایم متناقض باشد، شما تعجب می‌کنید. باید حرف‌های من منسجم باشد. به محض این که حرف من کمی تناقض آمیز شد، افراد تعجب می‌کنند و با خودشان می‌گویند، شاید ما بد فهمیدیم. اگر مطمئن شدند که این طور نیست، می‌گویند فلانی دارد چرت و پرت می‌گوید. این یعنی این که زبان با انسجام گره خورده و انسجام یکی از معیارهای مهم تفکر فلسفی است. انسجام بیانگر نوعی رابطه درونی بین گفتار است.

نکته دیگر، شواهد است. شواهد ممکن است جنبه بیرونی داشته باشد. اگر الان من ادعایی بکنم و این ادعا راجع به خارج باشد (مثلاً بگویم این جا چقدر گرم است)، شما به شواهد توجه می‌کنید که آیا واقعاً گرم است یا نه؟ این هم یکی از معیارهای مهم سنجش افکار و اندیشه‌هاست و تمام این‌ها در زبان اتفاق می‌افتد. شما در کوچه و خیابان، با راننده تاکسی و اتوبوس هم که صحبت بکنید، متوجه می‌شوید که مردم عموماً منطقی‌اند. حتی آن‌هایی که غیرمنطقی‌اند، باز هم در عالم منطقی به سر می‌برند. مثلاً آدمی در اتوبوس یک حرف غیرمنطقی می‌زند، همه او را نگاه می‌کنند. خُب، این یعنی باز هم آن جا منطقی حاکم است.

خلاصه این که در زبان، منطقی و ویژگی‌های تفکر فلسفی به شدت

خسرو باقری:

حقیقت در این جا این است که

ما انسان‌ها در یک دنیای زبانی

زندگی می‌کنیم و با زبان

و در زبان می‌اندیشیم.

زبان وسیله بیان نیست؛

آن طور که از گذشته گفته شده.

بلکه زبان به شدت در فکر ما نفوذ دارد.

اصلاً وقتی می‌اندیشیم،

زبانی می‌اندیشیم. این که بیندیشیم

و بعد بیان کنیم، در واقع بیان است،

نه زبان که بعضی آدم‌ها

از آن برخوردارند و بعضی‌ها ندارند.

در حالی که همه آدم‌ها زبان دارند؛

حتی آدم‌هایی که گویایی

یا شنوایی ندارند.

این‌ها فقط فاقد بیان

یا بهتر است بگوییم فاقد گونه‌ای از

بیان هستند اما گونه‌های

دیگر بیان را دارند

جریان دارد. حالا مسئله ما ارتباط با کودکان است. ما با کودکان صحبت می‌کنیم و آن‌ها موجودات زبانی هستند. بنابراین، فلسفی و منطقی هستند. البته این که ما اشتباه می‌کنیم در مقام استدلال، معنایش این نیست که ما ذاتاً منطقی نیستیم. درست است که ارسطو منطق را کشف و صورت‌بندی کرده، اما او که منطق را اختراع نکرد. او با تأمل و تفکر، منطق را صورت‌بندی کرده. معنایش این است که آدم‌ها موجوداتی منطقی هستند و اگر در صحبت کردن و تفکرشان دقت کنند، می‌فهمند کجاها اشتباه کرده‌اند. ارسطو هم همین کار را کرده است. و بنابراین اگر ما منطق به آدم‌ها می‌آموزیم، برای این نیست که منطقی نیستند، بلکه می‌خواهیم توجه بیشتری پیدا کنند. به هر صورت، اگر ما جنبه زبانی ارتباط کودک را در نظر بگیریم، می‌بینیم که ابعاد منطقی و فلسفی در آن خیلی حضور دارد و عملاً بچه‌ها با صحبت کردن، کار فلسفی می‌کنند. بنابراین، اگر گفتیم که می‌خواهیم برای کودکان فلسفه بنویسیم، چرا این قدر عجیب به نظر می‌رسد؟ این هم یک جور صحبت کردن با بچه‌هاست. خُب، من بیشتر از این ادامه نمی‌دهم و نکات دیگر را در گفت و گو با دوستان پیش خواهیم برد.

محمد فرخی: ضمن تشکر از آقای باقری. مطلبی که به نظر من رسید، خود تفکر فلسفی یا خردورزی فلسفی است. می‌خواستم ابتدا بدانم که این خردورزی فلسفی، در مقابل چه قرار می‌گیرد؟ آیا در مقابل خردورزی دینی قرار می‌گیرد؟ یا در مقابل خردورزی علمی قرار می‌گیرد؟ مقابله مثلاً بی‌خردی محض است؟

باقری: قاعدتاً خردورزی فلسفی باید متمایز باشد از سایر انواع خردورزی. البته اشتراکاتش هم به جای خودش. خردورزی، خردورزی است. پس باید نقاط اشتراک زیادی وجود داشته باشد، اما بعضی نقاط تفاوت هم باید وجود داشته باشد تا ما بتوانیم به تمایزهایی قائل شویم. گفتیم که این گروه، خردورزی فلسفی یا ویژگی اساسی گفتمان فلسفی را روایت می‌دانند. به این دلیل که بتوانیم مسائلی را که در اطراف‌مان هست، در قالب داستانی موجه و معقول بریزیم و آن را روایت بکنیم. از طرفی، تفاوتی بین پدیدار و ذات وجود دارد که گفته می‌شده ویژگی تفکر فلسفی این است که فیلسوفان به ذات مسائل توجه می‌کنند، نه به پدیدارها. در حالی که ویژگی تفکر علمی این است که به پدیدارها کار دارد. از قدیم هم گفته‌اند که قانون علمی، یعنی رابطه ثابت میان پدیدارها، اما این که در پس این پدیدارها چه چیزی نهفته است که همان ذات باشد، این برای دانشمندان، خیلی بحث‌انگیز نیست.

البته ذات را به دو معنا می‌شود گرفت. ذات به معنای اخص کلمه که بعضی از فیلسوفان با آن مخالف هستند؛ مثل فیلسوفان «اگزیستانسیالیست» که می‌گویند آدمی، ذات و ماهیت ندارد. معنای عام‌تری هم می‌شود برای ذات در نظر گرفت، به این معنا که می‌خواهیم پنهانی‌ترین وجه یک چیز را بر ملا کنیم. اگر این معنای عام را در نظر بگیریم، آن موقع فیلسوفان اگزیستانسیالیست هم ذات‌گرا هستند؛ چون به ما می‌گویند که انسان موجودی



خسرو باقری:

اگر می بینید بچه ای به داستان علاقه دارد و آن را حریصانه گوش می دهد، این مسئله بنیاد فلسفی دارد. به این معنا که ذهن آن کودک، به شدت فلسفی است. البته کودک، فیلسوف به آن معنا که یک سری اطلاعات داشته باشد، نیست. اما اگر جوهره فلسفه این باشد که انسان، جهان و وقایع و مسائل آن را از طریق یک طرح داستان وار درک کند، چنین کودکانی را می توان کودکانی فیلسوف تلقی کرد

همند، نه در طول هم. این ها همیشه با هم خواهند بود و هیچ موقع فلسفه کنار گذاشته نمی شود. همان طور که علم یا دین ترک نمی شود. همان طور که ادبیات ترک نمی شود. این ها همیشه با هم خواهند بود. مهم این است که ما بدانیم این اضلاع چه فرقی هایی با هم دارند.

خدیدجه حدادیان: ما در سیستم کتابداری، نوعی طبقه بندی داریم به نام طبقه بندی «دیویی» که یک طبقه بندی موضوعی است. در طبقه بندی «دیویی»، از شماره ۱۰۰ تا ۱۹۹ شماره هایی است که به آثار فلسفی اطلاق می شود و ما ادبیات داستانی فلسفی را سال هاست در کتابخانه های کودک و نوجوان داریم؛ چه در قالب آثار تالیفی و چه در قالب آثار ترجمه، در بحثی که شما داشتید، من احساس کردم با ابزاری که خاص فلسفه و خاص روان شناسی است، خواستید



این ها را متصل کنید به داستان های فلسفی در حالی که وقتی از آثار ادبی صحبت می کنیم، این ها خودشان ابزار خاص خودشان را دارند. مثلاً شما از گفت و گو نام بردید در فلسفه، گفت و گو اگر خواهد وارد حیطه ادبیات شود، به شکلی که در فلسفه هست، رخ نمی دهد و با تکنیک هایی مثل عدم قطعیت، ابهام، سفیدنویسی و خیلی شگردهای دیگر در آثار داستانی لحاظ می شود. من چند تا از کتاب هایی را که شماره های ۱۳۰ د. الف خورده اند در سیستم «دیویی» و به عنوان آثار فلسفی برای بچه ها شناخته می شوند، با خودم آورده ام و این ها به اشکال مختلف و زیبایی مشارکت بچه ها را در حین خواندن لحاظ می کنند. مثلاً در کتاب «راه مخفی»، یک نگهبان باغ وحش، می رود باغچه ای یا به قول نویسنده «پیچ گاهی» را مرتب کند. حیوانات از روی شیطنت، کاری می کنند که او در پیچ های آن باغچه گم شود. بعد نویسنده از بچه های مخاطب کتاب می خواهد که کمک کنند تا پرسی از لابه لای درخت ها بیاید بیرون. به این شکل، بچه ها را وادار می کند که در اثر شریک شوند. فکر می کنم تفکر فلسفی

انتخاب گراست.

بنابراین، فلسفیدن کوشش فکری خاصی است که می خواهد پدیده هایی مثل مرگ، زندگی، خلقت، خدا، انسان، جهان و غیره را در مخفی ترین وجوه شان به دام بیندازد. در حالی که فیزیکدانان، شیمی دانان، زیست شناسان و... مسئله شان این نیست. آن ها مسائل دیگری دارند.

فرخی: من به این موضوع فکر می کنم که آیا تفکر فلسفی، می خواهد بر پایه دید علمی پیش برود یا بر پایه بینش دینی یا صرفاً بر پایه علم منطق؟ استنباطی که من دارم، علم منطق است. از طرفی، آگوست کنت در ارتباط با سیرتکامل اندیشه بشری می گوید، بعد از بینش دینی، تفکر فلسفی و سپس دید علمی شکل گرفته است. می خواهم ببینم که اگر با این دید به موضوع نگاه کنیم، آیا این یک مرحله میانی و نوعی برگشت به قبل است؟

باقری: دیدگاه آگوست کنت دیدگاهی «پوزیتیویستی» است که اصالت تفکر را فقط در علم جست و جو می کند؛ علم تجربی. آن ها از قبل تصمیم شان را گرفته اند و تفکر دینی و یا فلسفی را تفکرات دوران کودکی آدم می دانند. البته به این سخن، انتقادات زیادی شده است و تعبیری که کارل پوپر به کار می برد، این است که می گوید، من پوزیتیویسم را کشتم. منظور من این است که من این نوع اندیشه را تعطیل کردم. در هر صورت، الان تصویری که وجود دارد (با این امواج فکری پست مدرنیستی که مطرح شد و غیره)، بیشتر تمایل بر این است که به توازی قائل باشیم، نه به مراتب. یعنی اندیشه فلسفی، اندیشه علمی، اندیشه دینی، هنری و غیره، نه این که یکی پس از دیگری بیایند و بعد متروک شوند. اگر مراتبی در میان باشد، بعضی متروک می شوند، ولی اگر توازی باشد، چیزی کنار گذاشته نمی شود. ما در یک دنیای چند ضلعی زندگی می کنیم که یک ضلعش فلسفه و یک ضلعش علم است و این ها در عرض

در ارتباط با کودکان وجود دارد و چیز جدید و پیچیده‌ای هم نیست که بخواهیم برای اثبات حقانیت آن، برویم دست به دامن روان‌شناسی یا ابزار خاص فلسفه بشویم.

باقری: اگر شما بگویید فلسفه برای کودکان یک امر بدیهی و روشن است و نیازی به این همه بحث و گفت و گو ندارد، پس باید به آن مباحثی که گفتیم، جواب بدهید؛ مثل بحث‌های پیازه. می‌دانید که روان‌شناسی با ذهن سروکار دارد. شما وقتی بخواهید داستانی به ذهنی بدهید، با روان‌شناس هم طرف هستید. باید بگویید که چگونه می‌خواهید فلسفه را به کودک بیاموزید. البته، اگر منظورتان از فلسفه این باشد که ما در داستان یک مسئله ایجاد کنیم، مثل همین که کسی جایی گیر کرده و حالا باید ببینیم چگونه می‌توانیم آزادش کنیم، من فکر نمی‌کنم فلسفه این باشد. حداقل یکی از دیدگاه‌هایی که ما مطرح کردیم، فلسفه را نوع خاصی از تفکر درباره جهان می‌داند. بنابراین، هر نوع حل مسئله‌ای کار فلسفی نیست. ما باید ویژگی تفکر فلسفی را معلوم کنیم. تفکر فلسفی، همان طور که گفتیم، بحث درباره ذات امور است. مرگ چیست؟ زندگی چیست؟ پایان هستی چیست؟ آغاز چیست؟ زمان چیست؟ مکان چیست؟ علت چیست؟ این‌ها مسائل‌های فلسفی است. صرف‌نظر از این که چگونه به آن‌ها پاسخ داده می‌شود. بنابراین، نه هر پازلی فلسفه است و نه هر حل پازل، فلسفیدن. اگر ما فلسفه و بعد هم کودک را به طور مشخص تعریف کنیم، این‌ها خیلی بحث‌انگیز می‌شود. واقعاً متصل کردن فلسفه به کودک، به معنای دقیق کلمه «اتصال» دارد. یعنی سیم‌ها را که وصل کنیم، اتصال می‌کند و کسانی از عالم کودکی و روان‌شناسی کودک، برآشفته می‌شوند که این چیست.

حدادیان: عذر می‌خواهم آقای دکتر، بحثم این بود که فلسفه و روان‌شناسی، می‌توانند به مثابه تمهیدی برای خلق یک اثر ادبی در نظر گرفته شوند، ولی این که ما با همین ابزار شناخت برویم سراغ ادبی، به نظر من کار درستی نیست.

باقری: منظورتان چیست؟

حدادیان: شما بحث‌تان روی داستان‌های فلسفی بود. گفتید که عنایتی شده به داستان‌های فلسفی. من می‌گویم اگر ما از معیارهای ادبی غافل شویم و فقط با معیارهای فلسفی یا روان‌شناسی بخواهیم داستان‌های ادبی فلسفی را تحلیل بکنیم، به گمانم کمی در پیچ و خم نظریه‌های فلسفی گرفتار می‌شویم. آثار ادبی ابزار دیگری برای شناخت و معرفی خودشان دارند.

مورد دیگری که می‌خواهم بگویم، در ارتباط با مفاهیمی مثل «پاکی» و «بزرگی» و نظایر آن است. من باز فکر می‌کنم این برمی‌گردد به شناخت ما از مخاطب. ما اگر طبق طیف‌بندی گروه سنی، مخاطبان خودمان را بشناسیم که در چه مرحله‌ای قادر به شناخت چه واژه‌ها و لغاتی هستند، این مشکل حل می‌شود. در داستان‌هایی که داریم برای بچه‌ها، این قضیه کاملاً حل شده.

باقری: مسئله این است که این جا چون با ذهن سروکار داریم، روان‌شناس‌ها ما را به راحتی رها نمی‌کنند. پیازه و برونر هر دو محکم سر

خسرو باقری:

در رویکردی که در فلسفه

برای کودکان وجود دارد،

گفت و گورا به بسیار مهمی

برای دست یافتن به حقیقت

تلقی می‌شود و منظور از حقیقت هم

عبارت است از بهترین داستانی که

درباره امور می‌توان بیان کرد.

گفتیم که در واقع،

همه ما داستان می‌گوییم دیگر.

به عبارتی، هر متفکری

داستانی می‌سراید و هر فلسفه‌ای را

باید این طوری نگاه کرد.

البته این داستان‌ها بعضی‌ها

بهتر و بعضی ضعیف‌ترند.

همان طور که

در داستان نویسی هم

داستان‌های قوی و ضعیف داریم

جای‌شان ایستاده‌اند. شما می‌گویید که مسئله حل شده. من می‌پرسم چه طوری حل شده؟ پیازه به ما می‌گوید شما حق ندارید در مورد مفهوم «بزرگی»، با بچه‌های پنج ساله صحبت کنید. اگر صحبت هم بکنید، آب در هاون کوبیدن است. آن‌ها هیچ موقع مفهوم «بزرگی» را نمی‌فهمند. البته همان طور که گفتیم، مثلاً برونر می‌گوید که این مشکل هم راه حل‌هایی دارد. این که می‌گویید حل شده، آیا از این دو طریق است که من گفتیم، یا شما راه دیگری دارید؟

حدادیان: صحبت من این است که ما برای شناخت آثار ادبی فلسفی، باید به خود اثر مراجعه کنیم. با توجه به این که شما تأکید داشتید روی داستان‌های فلسفی و احساس می‌کردید که این رویکرد جدیدی است که به فلسفه کودک شده، هیچ اشاره‌ای نکردید به ماهیت این داستان‌ها و کارکردشان.

باقری: شاید لازم باشد که شما خود این آثار را بخوانید. من فقط می‌توانم مختصر عرض کنم که نویسندگان این داستان‌ها فیلسوف‌اند؛ یعنی مسائل فلسفی را دقیقاً می‌شناسند و این داستان‌ها سفارشی است. در واقع، به فیلسوفی که در یک زمینه مسلط است، سفارش می‌کنند که داستانی بنویسد. قاعدتاً و به قول شما، آن آدم باید داستان‌نویسی هم بلد باشد. این هم شرط قضیه است، ولی در این داستان‌ها تأکید و تمعد خاصی وجود دارد. ما می‌خواهیم که ذهن کودک را به دغدغه‌های فلسفی آغشته کنیم. از طرفی، شما داستان‌های علمی هم دارید. داستان‌های علمی هم بچه‌ها را گرفتار مسائل علمی می‌کنند.

پروین جلوه‌نژاد: ممنون آقای دکتر. من خیلی لذت بردم از صحبت‌های شما. کار من ترجمه ادبیات نوجوان است و الان خیلی درگیرم با کتاب‌های جدیدی که معمولاً عناصری مثل جادو و جن و پری، دست‌مایه کار نویسندگان‌شان است. می‌خواستم نظرتان را درباره این نوع کتاب‌ها با این ژانر بدانم.

باقری: شاید من برای داوری در این مورد، استحقاق کافی نداشته باشم. با وجود این، می‌توانیم بررسی کنیم که نقش این جور کتاب‌ها، در تفکر فلسفی کودکان چیست؟ من سؤال را این طوری بازسازی می‌کنم که به بحث هم مربوط باشد. از این جهت که به قضیه نگاه کنیم، جهان ما مساوی با طبیعت نیست؛ یعنی جهان بزرگ‌تر از طبیعت است. این یک رویکرد است و من نمی‌خواهم بگویم درست است یا غلط. براساس این رویکرد، چیزهایی در جهان هست که در عالم طبیعت نیست. این خودش یک دغدغه فلسفی است و امکان دارد نویسنده‌اش سعی کند به این مسئله بپردازد. بالاخره یک سؤال فلسفی است و می‌تواند به آن بپردازد و تبیینش کند.

البته، نویسنده‌ای ممکن است چنین چیزی را دست‌مایه کارش قرار دهد و از مسائل ماوراء الطبیعی صحبت بکند یا چاشنی ترس و وحشت که مثلاً برای کودکان و نوجوانان خیلی برانگیزاننده است. می‌دانید که آن‌ها به لحاظ روانی، به بزرگسال‌ها وابسته‌اند. و لذا اگر احساس کنند که این پشتوانه را از دست می‌دهند، خیلی برای‌شان از لحاظ روانی بحث‌انگیز و شکننده ممکن است



را بخوانند. ما نباید بگوییم این را نخوان، چون خیلی بد است. منظورت چیست از این که خیلی بد است؟ این را باید روشن بکنیم. وقتی می‌گوییم این اثر را پنهان کنیم، هنوز معلوم نیست راجع به چه چیزی صحبت می‌کنیم، ولی اگر این بحث را مطرح کردید که انگیزه نویسنده خیلی خوب است و می‌خواهد به شما بگوید که آیا جهان با طبیعت یکی است، خیلی هم سؤال مهمی است. همه ما دوست داریم جواب این سؤال را بدانیم و چه قدر این مسئله هیجان‌انگیز است. اگر واقعاً جن وجود داشته باشد، آیا شما دوست ندارید با او تماسی داشته باشید و ببینید چه جور موجودی است؟ همه دوست دارند.

جلوه‌نژاد: در زمان قدیم، مادر بزرگ‌ها به ما می‌گفتند مثلاً در این زیرزمین جن هست، ولی این که الان مثلاً در رمان «آرتمیس فالو» نویسنده «لپرکان» را می‌آورد و به او شخصیت می‌دهد، فرق می‌کند. در واقع آدم وقتی کتاب را دستش می‌گیرد، فکر می‌کند که قضیه دارد علمی می‌شود. من احساس می‌کنم که بچه من دارد برمی‌گردد به همان ذهنیت صد سال پیش...

باقری: این نکته‌ای که گفتید، برای من خیلی جالب است و می‌تواند بحث را خوب جمع و جور کند. ببینید، این که مادر بزرگ‌ها به ما می‌گفتند در زیرزمین جن هست، برای این بود که بچه بترسد و مثلاً تلهایی به زیرزمین نرود. هدف مادر بزرگ، اصلاً در جهت تبیین چیزی برای بچه نیست. مقصود او این است که بچه بیرون نرود. پس می‌گوید که آن‌جا جن هست و جن می‌شود لولو، نه یک موجود. این تحریف واقعیت است به لحاظ فلسفی. اگر واقعاً جنی در جهان وجود داشته باشد، خدا آن را به عنوان لولو نیافریده که آدم‌ها را بترساند. داستانی ممکن است با واژگان علمی و مدرن نوشته شود، ولی فی‌الواقع همان لولوتراشی باشد؛ یعنی درون‌مایه اصلی‌اش همان حرف مادر بزرگ ماست. چنین داستانی نمی‌خواهد بچه‌ها را با یک جهان پیچیده آشنا کند که قابل تأمل است، بلکه می‌خواهد چیزی درست کند که بچه‌ها را بترساند تا کتابش را بخرند. این دو چیز است. ما این را باید تفکیک بکنیم که کدام نویسنده دارد سئوالاتی را مطرح می‌کند و صحنه‌هایی را می‌سازد که هر چند هم تخیلی باشند، ولی تأمل برانگیز است. این یک انگیزه فلسفی است. اگر غیر از این باشد، باید نقد شود و به این ترتیب، ما می‌توانیم این‌ها را جدا کنیم و آن موقع بچه‌های ما هم می‌فهمند و این نقدها برای‌شان جالب است.

هجری: خیلی ممنون. از حضور همه دوستان در این نشست سپاسگزاریم.

باشد. بچه‌ها به دنیای پدر و مادرشان تعلق دارند. اگر ما بیایم و از این ویژگی سوء استفاده کنیم، این دیگر کار فلسفی نیست یک نویسنده می‌تواند سوء استفاده بکند و با خودش بگوید، حالا که این بچه‌ها وابسته‌اند، من می‌ترسانم‌شان و چیزهای وحشتناک می‌آورم در داستانم تا خواننده را میخکوب کند. این شاید بیشتر یک انگیزه تجاری باشد مثلاً برای فروش فیلم یا کتاب در حالی که اگر کسی بخواند راجع به این مسئله فکر کند، لازم نیست که حتماً دچار وحشت شود. بر فرض اگر جنی هم وجود داشته باشد، می‌توانیم از جن تصویری دیگر ارائه بدهیم.

ما باید نویسنده‌ها را سوق بدهیم به سمت این که این مسائل را تبیین فلسفی بکند. چه اشکالی دارد که بچه‌ها بدانند در این جهان ما، جاهایی و ابعادی هم هست که آن‌ها در قالب جسم و چیزهایی محسوس ریخته نمی‌شوند. خیلی هم خوب است. اما این که چنین کاری را یک نویسنده می‌تواند انجام بدهد یا نمی‌تواند مسئله دیگری است که باید ارزیابی شود. من دورادور می‌توانم بگویم که معمولاً این‌ها با هم مخلوط می‌شوند، یعنی انگیزه‌های تجاری با انگیزه‌های علمی و فلسفی و فکری مخلوط می‌شوند. درست است که نویسنده یا فیلم‌ساز مخاطب می‌خواهد، ولی به هر قیمتی نباید مشتری جمع بکنیم. اگر من فیلم یا کتابم را طوری بنویسم و چیزهای نامربوطی در آن بیاورم که فقط مخاطبم را میخکوب کنم، این فلسفی نیست. فیلسوف نمی‌خواهد آدم‌ها را زنجیر کند و بگوید، بنشینید و به حرف من گوش بدهید. فیلسوف مستغنی است. اصولاً متفکر مستغنی است؛ چون خودش در خودش چیز کافی برای خودش دارد. معنا را از دیگران نمی‌گیرد. فقط می‌خواهد آن چیزی را که دارد، به دیگران هم بدهد. دیگران اگر می‌خواهند، بیابند بگیرند و اگر نمی‌خواهند، نگیرند. در حالی که تاجر می‌خواهد آن‌ها را به هر قیمتی شده نگه دارد تا جیب‌شان را خالی کند.

به هر صورت، ما باید حساب نویسنده‌های سوداگر را جدا کنیم. کار نقد همین است دیگر. بهترین کار، نقد این‌هاست. نویسنده‌های سوداگر چه کسانی هستند و نویسندگانی که سودای حقیقت دارند، چه کسانی؟ کدام کتاب‌ها این کار را بهتر می‌کنند؟ اگر این مسئله باب شود، برخورد خیلی خوبی است. ما باید این نوع نقد را با این کتاب‌ها انجام بدهیم. اهل فن باید بنشینند و این‌ها را از این جهت ارزیابی بکنند. برای نوجوان‌ها هم خیلی خوب است که این نقدها